



دریاچه های سوخته



دیدگاه:

اول:

آقای حسن عباس نژاد مدیرکل حفاظت محیط زیست استان آذربایجان غربی در گفتگو با روزنامه جام جم گفته است که میزان شوری آب دریاچه ارومیه به ۳۶۰ گرم نمک در یک لیتر رسیده، شصت درصد از مساحت این دریاچه خشکیده و در آن مقدار مساحت اندک باقی مانده از این دریاچه نیز عمیق ترین نقطه آب به دو متر رسیده است. این مقام مسئول افزوده است که نسل تنها موجود زنده در این دریاچه - که آبی بسیار کوچکی به نام آرتیمیا بود - منقرض گردیده، آب ورودی به آن به نقطه صفر رسیده است و اصل مطلب اینکه: دریاچه ارومیه تا سه سال دیگر به طور کامل از بین خواهد رفت.

عباس نژاد با اشاره به طرح هایی که برای انتقال آب در کوتاه مدت به این دریاچه در دست بررسی یا اجرا هستند، با ناامیدی نگریسته و گفته است «هیچ اقدامی در کوتاه مدت قادر به تامین آب مورد نیاز

دریاچه ارومیه نیست». وی با اشاره به برنامه هایی که برای نجات این دریاچه خشکیده درازمدت مطرح شده اند نیز گفته است که برای احیای دریاچه ارومیه چهار هزار میلیارد تومان در نظر گرفته شده بود ولی در نهایت، این مقدار به کمتر از نصف آن کاهش یافت. مدیرکل سازمان حفاظت محیط زیست استان آذربایجان غربی با تاسف می افزاید: شرایط دریاچه ارومیه بحرانی است و عمر آن به پنج سال آینده نمی رسد.

سه ماه بعد مدیرکل اداره محیط زیست استان آذربایجان غربی در مصاحبه ای دیگر با خبرگزاری مهر، با نگرانی بسیار بیشتری اعلام کرد میزان کاهش سطح آب دریاچه ارومیه نسبت به سال ۱۳۷۵ شش متر کاهش یافته و میزان غلظت نمک در آب آن به ۴۰۰ گرم در لیتر رسیده است. آبی که دیگر نه آب، بلکه نمک مذاب است.

دوم:

اصلی ترین و مهمترین و در واقع حیاتی ترین عامل ایجاد شدن و

زنده ماندن هر دریاچه و برکه و تالابی، آبی هست که به شکل چشمه و رودخانه به آن وارد می شود و در آن می ریزد. اگر جریان وارد شدن آب به هر برکه و تالاب و دریاچه ای بسته شود و متوقف گردد، آن برکه یا دریاچه و یا تالاب به تدریج خشک خواهد شد. گاهی این حادثه به طور طبیعی اتفاق می افتد. به این شکل که اگر بارش برف و باران در کوهساران و سرچشمه های آن رودخانه ها و چشمه ها به میزان کافی نباشد و یا کلاً برف و بارانی نبارد، طبیعتاً آن رودخانه ها و چشمه ها نیز بی جان می شوند و آبی به برکه ها یا دریاچه ها نمی رسد و خشک می گردند. در این حالت جای نگرانی چندانی نیست چرا که خشکسالی و نباریدن باران همیشگی نیست و حتی اگر برکه و یا دریاچه و تالابی خشک شود و تا صد سال هم برف و باران نبارد، به محض آنکه اقلیم طبیعی آنجا دوباره تغییر کند و سالهای پر باران فرا برسند، طبیعت خودش را به سرعت بازسازی می کند و حیات و



علمی، محیط زیست ایران را به خاک سیاه نشانده اند.

سوم:

کامبیز سلطانی، کارشناس و پژوهشگر حوزه محیط زیست ایران، در مقاله ای مفصل و به شیوه ای کاملاً علمی و بی طرفانه و منصفانه و دلسوزانه به علل خشک شدن و مرگ دریاچه ارومیه پرداخته و می نویسد: پانزده رودخانه دائمی به دریاچه ارومیه می ریزند. تاکنون روی این رودخانه ها ۳۶ سد ساخته اند، ۱۲ سد نیز در دست ساخت هستند و ۴۰ سد دیگر نیز برای ساخت و احداث در دست برنامه ریزی هستند. یعنی ۸۸ سد مانع از جاری شدن رودخانه ها بسوی دریاچه ارومیه و رسیدن آب به درون آن می شوند. برای مثال فقط بر یک رودخانه منتهی به آن (به نام آجی چای) ۲۲ سد احداث شده است و به این ترتیب دیگر آبی باقی نمی ماند که به آن دریاچه وارد شده و باعث ادامه حیاتش گردد.

مقامات حکومت شوروی می گفتند اصلاً چه معنی دارد که بگذاریم آب

و به شمارش افتادن نفس های این انسان بلکه فقط و فقط برداشتن پا و فشار کفش از روی حلق آن بیچاره است. تنها راه نجات یک دریاچه در حال مرگ نیز نه چشم دوختن به بارش برف و باران در کوهساران و منحرف کردن مسیر چند چشمه کم آب به آن و یا پرداختن به طرح هایی خیالی مانند بارور کردن ابرها بر فراز آن، بلکه صرفاً برداشتن سد و پا از روی حلقوم آن دریاچه و برچیدن سدهای احداث شده بر رودخانه های منتهی به آن است

در کشور ما بجای مدیریت منابع آب موجود و صرف جویی علمی در مصرف آنها، تفکر سدسازی و ساختن سدهای بیشتر و فراهم کردن آب بیشتر برای جبران مصرف بی رویه آب مصرفی در شهرها و نیز آب های به هدر رفته در کشاورزی سنتی روستاها در دستور کار قرار دارد. اما غالب این سدها بدون ارزیابی های علمی و همه جانبه ساخته می شوند. صنایع سدسازی و پتروشیمی و نیز راه سازی های بی مطالعه و غیر

زندگی دوباره به آن برکه یا دریاچه باز می گردد. اما اگر بسته شدن راه آب های ورودی به دریاچه و یا برکه و تالابی بطور مصنوعی و به شکلی غیر طبیعی و به دست بشر صورت گرفته باشد و از آن بدتر اینکه این بسته شدن بصورت ایجاد بند و سد هایی دائمی باشد و این سدها منجر به خشکیده شدن و مرگ آن دریاچه و برکه و تالاب گردیده باشند، دیگر هیچ امیدی به زنده شدن و حیات دوباره آن دریاچه و تالاب و برکه نیست، جز آن که آن سدها را بردارند و اجازه بدهند تا طبیعت و آن دریاچه و تالاب و برکه آبی بنوشند و نفس بکشند. سد زدن و بستن کامل راه رودخانه ها و چشمه هایی که به یک دریاچه می ریزند و به صفر رساندن آب ورودی به آن دریاچه، دقیقاً مانند گذاشتن پا بر حلقوم یک انسان دست و پا بسته و فشار دادن کفش بر حلق و خرخره اش است. در چنین صورتی تنها راه زنده ماندن و نجات آن نگون بخت نه باد زدن و گفتگو و اعلام همدردی و ابراز تاسف از حال پریشان و چهره کبود





رودخانه هایمان در دریاها و دریاچه ها و تالابها بریزند؟ آنها دفاع از محیط زیست را افکاری امپریالیستی و ضد توسعه می نامیدند و معتقد بودند هرکسی که بخواهد از محیط زیست و نجات رودخانه ها و تالابها و حیات وحش و دریاها و دریاچه ها دفاع کند یا آدمی بی درد و بورژوا هست و یا آنکه عامل امپریالیسم جهانی است و قصد تضعیف نظام کمونیستی و تبلیغ علیه مسئولین و مقامات آن را دارد. به همین دلیل کسی جرات دفاع از محیط زیست و نقد عملکرد نقشه های سدسازی در شوروی و انتقاد و مخالفت با خشکاندن و مرگ دریای آرال توسط استالین را نداشت

چهارم:

ارومیه نخستین دریاچه بزرگ در جهان نیست که به طور غیر طبیعی و به دلیل بسته شدن راه آب ورودی به آن توسط بشر، خشکیده و از بین رفته و یا در حال مرگ است. دریای خوارزم (یا همان دریاچه آرال) نخستین قربانی تفکری بود که به دریا و دریاچه ریختن آبهای رودخانه ها را اتلاف منابع طبیعی و به هدر رفتن آب های روان می دانست. چنین تفکری اصولاً اعتقادی به وجود و حفاظت از محیط زیست ندارد و از آن بدتر اینکه پرداختن و بها دادن محیط زیست و بینش سبز (سبز محیط زیستی) را نگرش و عملی ضد توسعه می داند. با یک چنین دیدگاهی بود که حکومت شوروی تصمیم به ایجاد بی مطالعه هزاران

سد مخرب و ضد محیط زیستی و بستن شریان صدها برکه و تالاب و دریاچه داخلی در آن کشور گرفت. آبیگرها و رودخانه ها را سطل زباله تصور کرد و پس مانده صدها و هزاران کارخانه را به سادگی درون آنها ریخت و چندین رودخانه را نیز



از مسیر طبیعی خود منحرف کرد و به نقاطی دیگر برد. اما معروفترین و مهمترین قربانی این تفکر ضد محیط زیستی دریاچه آرال واقع در میان دو کشور کنونی ازبکستان

وقزاقستان بود. دریاچه آرال مانند دریاچه مازندران (خزر) بقدری بزرگ و با عظمت بود که آنرا نیز نه دریاچه بلکه دریای آرال می گفتند. این دریاچه بزرگ و باشکوه، با آب دورودخانه ای که به آن می ریختند یعنی آمو دریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون) سرشار می شد و نفس می کشید و زنده بود. اما بعد از انقلاب کمونیستی در کشور اتحاد جماهیر شوروی، لنین و استالین - به دلیل بلاهت شخصی و یا جهالت علمی و یا هر دوی آن با هم - اعلام کردند بجای آنکه آب دورودخانه بزرگ و پهناور سیحون و جیحون بدون هیچ استفاده ای به دریای آرال (خوارزم) بریزد، چرا مسیرشان را به سویی دیگر منحرف نکنیم و به دشتهای پهناور و خشک ازبکستان نبریم و در آنجا پنبه و گندم و برنج و خربزه نکاریم و صنعت کشاورزی را در مناطق بسیار وسیعی از کشور توسعه ندهیم؟ با همین دیدگاه غیر علمی و بی مطالعه بود که عملیات ساخت کانالهایی متعدد برای منحرف کردن و به بیراهه بردن آبهای رودخانه های سیحون و جیحون در سالهای دهه ۱۹۴۰ میلادی آغاز شد و بیست سال بعد عملیات تغییر مسیر آن دورودخانه پایان یافت و ورودی آب دریای آرال ناگهان صفر شد. به این ترتیب راه رسیدن آب حیات به دریای خوارزم (آرال) بسته شد و آن دریای بزرگ و پهناور و زیبا و پرآب و خروشان از نفس افتاد و آرال ذره ذره جان داد و مرد. امروز از آن دریای نیلگون تنها گودالی کوچک و مملو از مقداری



ارومیه چه عواقبی خواهد داشت؟ تصور کردن عواقب خشک شدن دریاچه ارومیه آسان نیست. در حال حاضر کسی نمی‌تواند همه ابعاد چنین فاجعه‌ای را با دقت و قاطعیت تصور نماید اما با مطالعه سرگذشت دریای آرال، می‌توان به طور تقریبی سرنوشت دریاچه ارومیه و عواقب بعد از مرگش را تا حدودی بطور علمی شبیه‌سازی کرد. با خشک شدن و مرگ تدریجی دریای آرال، تعادل آب و

کسی جرات حرف زدن نداشت. وقتی آرال خشک شد و مرد، میلیون‌ها نفر از مردمی که در ازبکستان و قزاقستان زندگی می‌کردند دچار فاجعه‌ای بی‌مانند شدند. پنجاه سال است که بر سر آنها غبارهایی از سم و نمک فرو می‌ریزد. میلیون‌ها نفر دچار بیماری‌های لاعلاج شدند، صدها هزار نفر مردند، هزاران کودک عقب افتاده جسمی و ذهنی به دنیا

آب آلوده به انواع مختلف سموم و پس مانده‌های شیمیایی کارخانه‌ها و فاضلاب‌های شهرهای اطراف، با غلظت چهارصد گرم نمک در هر لیتر - و در واقع مقداری نمک مذاب و به شدت مسموم - باقی مانده است که آن‌هم تا چندی دیگر بطور کامل از میان خواهد رفت. دریاچه ارومیه نیز با شتاب می‌رود تا تبدیل به آرایلی دیگر شود و در واقع شده است و ما خبر نداریم. اکنون دوستان اران محیط زیست



هوایی منطقه آسیای میانه و رطوبتی که آن دریا در طول میلیون‌ها سال محیط پیرامون خود ایجاد کرده بود، تا شعاع هزاران کیلومتر از بین رفت. زمستانهایی بسیار سرد و خشک و نیز تابستانهایی بسیار داغ و خشک از راه رسیدند و بجای آن دریای آبی، بستری از نمک زار و شوره زار و از آن بدتر لایه‌ای از سموم ته نشین شده‌ای که در زمان حیاتش به آن ریخته شده بودند، ایجاد شد. بادهای خشک، آن نمک‌ها و سم‌ها را با خود برداشت و به هر سو برد و

آمدند و میلیون‌ها نفر دیگر نیز به انواع بیماری‌های کشنده و عذاب آور دست به گریبان هستند. همه این بدبختی‌ها به دلیل خشک شدن آرال بود. مردمی که تا شعاع هزاران کیلومتری و حتی بسیار دور از بستر خشکیده و نمک‌زار شده آرال زندگی می‌کنند می‌گویند که ما نفرین شده ایم. راست هم می‌گویند. نفرین آرال دامان همه را گرفت.

پنجم:

اما خشکیدن و مرگ دریاچه

در آن بیابان تابلوهای بزرگی را نصب کرده‌اند و رویشان تصاویر ماهواره‌ای دریای آرال را چسبانده‌اند که نشان می‌دهند وقتی که ورودی آب را به دریای آرال به صفر رساندند، آن دریای مظلوم و بی‌دفاع چگونه ناگهان خشک شد. در آن زمان مقامات شوروی همچنان اصرار داشتند که آرال بدون ورودی آب‌های رودخانه‌های سیحون و جیحون هم می‌تواند زنده بماند. کارشناسان دولتی و غیر دولتی شوروی می‌دانستند که آن گفته‌ها و وعده‌ها دروغ است اما



<p>تهران را در مه ای از خاکهای کشنده فرومی‌برند، به احتمال قوی، بادهایی خشک می‌توانند غبارهای نمکهای مسموم را نیز از بستر خشکیده دریاچه ارومیه بردارند و تا شعاعی دست کم یک هزار کیلومتری بر سر مردم ایران و حتی کشورهای همسایه بریزند. اگر خدای نکرده چنین حالتی رخ دهد، تمام مزارعی که در حال حاضر با آبهای ذخیره شده در پشت سدهای احداث شده بر رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه سبز و خرم گشته‌اند و یا با احداث کانال و پمپهای قوی آب آن رودخانه را به سمت خود برده‌اند، به تدریج غرق غبار و نمک و سم می‌شوند و در هوای داغ و سوزانی که بسویشان خواهد آمد خشکیده خواهند شد و تبدیل به شوره زار می‌گردند. چنانچه همان تغییر اقلیمی که پیرامون دریای آرال رخ داد برای محیط دریاچه ارومیه نیز تکرار گردد، صدها هزار و بلکه میلیونها نفر از کسانی که در استانهایی حتی هزاران کیلومتر دورتر از دریاچه خشکیده ارومیه زندگی می‌کنند دچار بیماری‌های بسیار دردناک و کشنده خواهند شد و با زجر و درد و انواع سرطان و اندامی ناقص و بیمار خواهند مرد و نسل‌های بعدی آنها نیز از عواقب خشک گشتن آن دریاچه مظلوم جان سالم به در نخواهند برد. شاید مقامات محلی و حتی مقامات کشوری از این دلخوش باشند که میزان تولید محصولات کشاورزی در اطراف دریاچه ارومیه بالا رفته است اما نمی‌دانند که اگر این وضعیت پیش بیاید، آنوقت مجبور</p>	<p>در یانوردی و صنعت ماهیگیری و رزق و روزی میلیونها انسانی که در دور و نزدیک به دریای آرال زندگی می‌کردند از بین رفت و فقر و فلاکت گریبانگیر همه آن مردمان شد. نفرین دریای خوارزم (آرال) گریبان‌انهایی که با بستن راه تنفس و آبهای ورودی اش برای خود کشتزارهای پنبه و گندم بر پا کرده بودند را نیز گرفت. کانالهایی که برای تغییر مسیر و انتقال آبهای سیحون و جیحون به بیابانهای ازبکستان ساخته بودند کارایی خودشان را از دست دادند و هفتاد درصد از آبهای سیحون و جیحون پیش از رسیدن به آن مزارع در طول مسیر به هرز رفتند و بخار می‌شوند و به هدر رفتند و می‌روند و از آن مقدار اندکی که به گندم‌زارها و پنبه‌زارها رسیدند کسی خیری ندید. پنبه‌های حاصل از خون ناحق دریای خوارزم بسیار نامرغوب از آب درآمدند و گندم‌های به دست آمده در کشت‌زارهای جدید نیز ارزش اقتصادی نداشتند. در واقع دریاچه آرال به فنا رفت. این سرنوشتی هست که برای دریاچه ارومیه نیز تا حدودی قابل پیش بینی است. با خشک شدن کامل دریاچه ارومیه و تبدیل شدن چهل درصد باقی مانده آن به بستری خشک، عملاً بیش از هشتاد میلیارد تن نمک آلوده به انواع سموم خطرناک بر جای می‌ماند. در شرایطی که به دلیل خشک شدن بخشهای بزرگی از سوریه و عراق و نیز عربستان سعودی، غبارهای عربی از سمت غرب و جنوب به ایران حمله ور می‌شوند و حتی تا</p>	<p>غباری از خاک و نمک و سمهای کشنده را بر سر همه شهرها و مزارع دور و نزدیک فرور یخت. فرور یختنی که بیش از پنجاه سال است ادامه دارد و هیچ پایانی نیز برای آن متصور نیست. با ریزش غبارهای سم و نمک، موجی از بیماری‌های لاعلاج و مرگبار بسوی میلیونها انسانی که حتی در هزاران کیلومتری دورتر و بسیار آنسوتر از بستر خشکیده دریای آرال زندگی می‌کردند، هجوم آوردند. در طول این مدتی که آب سیحون و جیحون را بر دریاچه خوارزم بسته‌اند و از آرال بجز نام و نشان و دشتی خشک و برهوت چیز دیگری باقی نمانده است، میلیونها نفر بر اثر تنفس آن خاک‌های آلوده و مسمومی که بر سرشان بارید و می‌بارد، به سرطان دچار شدند و مردند. ریه‌های میلیونها نفر دیگر دچار عفونت شد و طحال و کبد و کلیه صدها هزار انسان دیگر نیز از کار افتاد و با رنج و عذاب و درد بسیار جان باختند. چشمهای صدها هزار انسان دیگر نیز مبتلا به دردهایی پر عذاب شد و هزاران نفر کور گشتند. هزاران کودک به شکلی ناقص الخلقه به دنیا آمدند و عمر مردمانی که در اطراف آن دریاچه زندگی می‌کردند بسیار کم شد و سالهای سال است که جوانمرگ می‌شوند. بادهای برخاسته از بستر خشک دریاچه آرال بر مزارع و کشت‌زارها و باغهایی تا هزاران کیلومتر دورتر نیز باریدند و لایه ای از غبارهای نمک و آلوده به سمهای گوناگون بر درختان و محصولات کشاورزی نشستند و همه را از بیخ و بن خشک کردند. کار دامداری و</p>
--	---	--



خواهند شد بودجه ای معادل هزاران برابر بیشتر از آنچه که از طریق کشت محصولات کشاورزی در اطراف دریاچه ارومیه به دست می‌آورند را صرف هزینه درمان صدها هزار و بلکه میلیون‌ها نفر از شهروندان بیمار و ناتوانی کنند که به دلیل زندگی در محیطی شبیه به محیط دریای خشک شده آرال ممکن است به سرطان و عفونت ریوی و کوری و معلولیت‌های جسمی و ذهنی و از کار افتادگی کبد وطحال و کلیه‌هایشان دچار شوند. یکی از کارشناسان و جغرافی دانهای روس که در طرح تغییر مسیر جیحون و سیحون و مرگ آرال شرکت داشت بعدها در مقابل سؤال کسانی که از او پرسیده بودند: «شمایی که می‌دانستید

تغییر مسیر سیحون و جیحون و خشک شدن دریای آرال منجر به چه فاجعه محیط زیستی خواهد شد، چرا سعی نکردید از وقعش پیشگیری کنید؟» جواب داده بود: «وقتی که آن طرح را برای اجرا به ما ابلاغ کردند، ما می‌دانستیم که بعد از اجرای آن دریای آرال خشک خواهد شد، اما ترسیده بودیم و کسی جرأت سخن گفتن و ابراز مخالفت با دستوراتی که از مسکو می‌رسیدند را نداشت». به نظر من تمام کارشناسانی که بر رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه سد زده‌اند و یا مشغول سد زدن هستند و آب ورودی به آن دریاچه را به نقطه صفر رسانده‌اند و یا آنکه از میان دریاچه ارومیه جاده خاکی کشیده‌اند و گردش آب

را در آن متوقف نموده‌اند، خودشان هم دقیقاً می‌دانسته‌اند که چه می‌کنند و متوجه بوده‌اند که اجرای طرح‌هایشان چه عواقب تلخی را برای محیط زیست مملکت ایران به دنبال خواهد داشت. اما یا به دلیل منافع دنیوی شان و یا به دلیل محافظه‌کاری شغلی و اداری شان، بهر حال ترجیح داده‌اند که سکوت کنند. حتی غالب اساتید دانشگاهی و محققان و جغرافیدان‌های ما نیز وظیفه علمی و اخلاقی خودشان را فراموش کرده‌اند و مقامات ذریبط و مسئولین محترم امر را از نصایح و اندرزهای علمی و دلسوزانه خویش محروم نموده‌اند، غافل از اینکه به فرمایش قرآن مجید «کلکم راع و کلکم مسئول».



دلیل مرگ و نابودی دریاچه ارومیه اصلاً پیچیده و بغرنج نیست کما اینکه دانستن علت مرگ دریای خوارزم (آرال) نیز پیچیده نبود. همانگونه که آرال پس از منحرف کردن و به بیراهه رفتن آبهای جیحون و سیحون خشک شد، دریاچه ارومیه را در طول سی سال اخیر و پس از احداث سد های متعددی که بر رودخانه های منتهی به آن ایجاد شدند به این حال و روز افتاد. سدهایی که بدون بررسی های همه جانبه علمی و محیط زیستی ساخته شدند از یک سو و ندادن حقایق دریاچه از مخازن پشت آن سدها نیز از سویی دیگر، دریاچه ارومیه را خشک و تشنه کردند. آن مقدار اندک آب نیز که در رودخانه های بی رمق شده باقی مانده بود، توسط کشاورزانی که پیرامون این دریاچه مزارع جدیدی بر پا کرده بودند، برداشت شد. سالهای کم باران و خشکسالی های پی در پی نیز مزید

بر علت شدند و نهایتاً کار به اینجا رسید که مدیرکل حفاظت استان آذربایجان غربی اعلام کرد ورودی آب دریاچه ارومیه به صفر مطلق رسیده است. احداث سد بر رودخانه هایی که به دریاچه ارومیه می ریختند و بستن دریچه های آن سدها، در واقع فشار دادن بر حلقوم آن بود و هست. برخی از مسئولین ذیربط در وزارت نیرو با دیدن خشک شدن و مرگ دریاچه ارومیه نیز راضی به برداشتن سدهایی که بر رودخانه های منتهی به آن احداث شده اند نشده اند و حتی از بازکردن محدود و بیست درصدی دریچه های آن سدها و دادن سهم آب به دریاچه ارومیه هم دریغ می ورزند ولی در عین حال - به نظر من صادقانه - می خواهند که برای نجاتش کاری کنند. اما مگر میشود پایمان را بر حلقوم کسی بگذاریم و خرخره اش را باکفش مان فشار بدهیم و در همان حال دنبال

راهی برای کمک به آن بیچاره و نجاتش از خفگی هم باشیم؟ در چنین حالتی اگر آن فرد نگویند بخت بتواند جمله ای را به ما بگوید فقط این است که پایت را از روی خرخره ام بردار! در نتیجه بزرگترین لطفی که می توان در حق دریاچه ارومیه کرد، برداشتن سدها و یا حداقل باز کردن دریچه سدهایی هست که دارند خفه اش می کنند. طرح هایی که تاکنون برای احیای این دریاچه مطرح شده اند - همانگونه که مدیرکل حفاظت محیط زیست استان آذربایجان غربی به آنها اشاره کرده است - در کوتاه مدت به نتیجه ای نخواهند رسید و مشکل اصلی هم اینجاست که وقت چندانی برای بازگرداندن حیات و زندگی به دریاچه ارومیه باقی نمانده است و نگین محیط زیست شمال غرب ایران طی مدت سه تا پنج سال آینده خواهد مرد و بطور کامل از روی نقشه جغرافیای کشور محو خواهد شد. اصولاً طرح هایی





دریاچه ارومیه با این سرعت در حال وقوع است و خشک شدنش بزرگترین فاجعه محیط زیستی در ایران و حتی در کل خاورمیانه محسوب میشود، پس چرا سازمان مدیریت بحران کشور در این مسئله دخالتی نمی‌کند و در حل این بحران مقامات و مسئولین سازمان محیط زیست کشورمان را تنها گذاشته است و یا اگر در این زمینه کاری کرده است، چرا خدمتش به محیط زیست مملکت و آگاه کردن مقامات عالی کشورمان از این فاجعه تاکنون نمودی عینی و عملی نداشته است؟ کمتر کسی از دوستان اران محیط زیست در ایران هست که نداند مقامات سازمان محیط زیست کشورمان بهر حال در مقابل وزارت خانه‌های قدرتمندی مانند وزارت نیرو و وزارت جهاد کشاورزی و وزارت راه و ترابری واقعاً توان چندانی ندارد و برای احقاق حق دریاچه ارومیه و گرفتن حقا به آن از سدهای موجود

و یا حتی خیال و سودای ساختن سدهای جدید و بیشتری را در همان حوزه طبیعی بحران زده در سر می‌پرورانند، به درستی متوجه نتایج کار خود و عواقب احتمالی خشک شدن دریاچه ارومیه نیستند و گرنه بلافاصله زنگهای خطر و هشدار را به گونه ای بسیار جدی برای مسئولین و مقامات بالاتر کشورمان به صدا در می‌آوردند و با مدد گرفتن از آنها، از هجوم عواقب تلخی که برای میلیونها نفر از هموطنان ما و بخشهای بزرگی از مملکت ما در راه است، پیشگیری می‌کردند و نام بسیار نیکی از خود در تاریخ سرزمین ما بجای می‌گذاشتند.

و حرف آخر

من می‌دانستم که در کشورمان سازمانی به نام «مدیریت بحران کشور» وجود دارد و همیشه با خودم می‌گفتم وقتی که مرگ

که برای نجات و احیای دریاچه ارومیه در نظر گرفته شده اند غیر علمی و غیر قابل اجرا و یا بی فایده هستند. طرح هایی از قبیل تغییر مسیر چند چشمه خشکیده و نیمه جان از حوزه ای دیگر بسوی دریاچه ارومیه و یا حتی طرح هایی تخلیسی و غیر علمی تری مانند بارور کردن ابرها بر فراز آن، واقعاً بی فایده اند. من شکی ندارم که اگر مقامات آن روزگار حکومت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به درستی از عواقب و نتایج کار خود و فاجعه عظیمی که طرح منحرف کردن آبهای سیحون و جیحون در برداشت آگاه بودند و ارزش وجود دریای آرال را درک می‌کردند، هرگز دست به چنان کاری نمی‌زدند. اکنون نیز مطمئن هستم که مدیران و مسئولین و مقامات تصمیم گیرنده در کشور ما و آنهایی که حاضر به برداشتن سدهای احداث شده بر رودخانه های منتهی و واریزی به دریاچه ارومیه نیستند

دریاچه آرال





بر رودخانه‌های منتهی آن و نیز متوقف کردن ساخت سد های بی مطالعه بیشتر در آن حوزه آبی کار چندانی از دستش بر نمی آید. به همین دلیل، در شگفت بودم از سکوت سازمان مدیریت بحران کشورمان در این ماجرا. تا اینکه چند روز پیش متوجه شدم ریاست محترم آن سازمان سکوت خودش را در این زمینه شکسته و در مصاحبه ای با سایت خبری و تحلیلی دادنا به ابراز نظر درباره خشک شدن و مرگ دریاچه ارومیه پرداخته است. عنوان آن مصاحبه هم این بود که «خشکی دریاچه ارومیه فاجعه نیست». جناب حسین باقری در این مصاحبه می گوید: «به نظر من خشک شدن دریاچه ارومیه فاجعه نیست. در دنیا وقوع چنین اتفاقاتی طبیعی است و دریاچه هایی خشک می شوند و بعد از مدتی دوباره پر آب می شوند. ضمن اینکه سازمان حفاظت محیط زیست نیز برنامه ای برای جلوگیری از خشکی دریاچه ارومیه در دست اجرا دارد و این مشکل مقطعی و کاملاً طبیعی است و حتماً رفع می شود». حسین باقری در پاسخ به سؤال دیگر خبرنگار دلسوز و مطلع دادنا که معترضان می پرسد: اما آقای باقری، شصت درصد از دریاچه ارومیه به شوره زار تبدیل شده است، چگونه چنین مشکلی مقطعی طبیعی هست؟ با خون سردی جواب می دهد «به طور قطع این مشکل حل می شود. تاکنون ده ها بار در دنیا دریاچه هایی کاملاً خشک شدند و دوباره مانند روز اول شده است. در کشور ما دریاچه

هامون بعد از سه سال شرایط سخت، مانند گذشته پر آب شد. خیلی سخت نگیرید حتماً درست می شود. بنده به مردم و دوستان محیط زیست این خبر خوش را می دهم که صد درصد خشکی دریاچه ارومیه حل می شود و مانند گذشته می شود حتی پر آب تر و بهتر هم خواهد شد.»

و به همین سادگی سخنش را به پایان می برد. جناب آقای حسین باقری نه تنها ریاست سازمان مدیریت بحران کشور بلکه معاون وزیر محترم کشور هم هست. ایشان علاوه بر اینها مطالبی را نیز درباره علل و عوامل و ابعاد آتش سوزی های گسترده اخیر در جنگلهای کشورمان فرموده اند که نقد و بررسی شان را می گذارم برای مطلبی جداگانه و در فرصتی دیگر. اما آنچه که باعث شگفتی من شد سطح نازل اطلاع ایشان از علم جغرافیای طبیعی و نیز بینش غیر علمی و ساده انگارانه ایشان نسبت موضوع خشک شدن دریاچه ارومیه بود. با توجه به تمام توضیحات علمی و تاریخی و بررسی های تطبیقی جغرافیایی و شرح و توضیحات آماری که در بالا نوشته ام، قاعدتاً دیگر نیازی به نوشتن توضیحات بیشتری در این زمینه نمی بینم. ولی غرق این حیرتم که شخص شریف و بزرگواری مانند ایشان با این شناخت اندکی که از مبانی علوم طبیعی و جغرافیایی و اقلیم شناسی و زمین شناسی دارند، چگونه مسئولیت سازمانی را بر عهده گرفته اند که کار

اصلی اش مواجه شدن با بحرانهایی طبیعی و جغرافیایی و اقلیمی و از جمله خشکسالی و سیلاب و زلزله و آتش سوزی است؟

مرحوم علی کردان در شرایطی به وزارت کشور ایران رسید که سالهای سال از ایشان به عنوان یکی از برجسته ترین تحصیلکردگان کشور و فارغ التحصیل از دانشگاه آکسفورد انگلستان نام برده میشد، اما نوع بیان و منطق و سطح سواد علمی ایشان نشان نمی داد که تحصیل کرده آکسفورد باشند و در حوزه کاری شان واقعاً ضعیف عمل کردند. بعد هم البته ماجرای دکترای ایشان پیش آمد و آنقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه از وزارت کشور به کناری رفتند و مدتی پیش از وفاتشان هم آن خدایبامر را عاقبت در صف متقاضیان ثبت نام دوره لیسانس دانشگاه پیام نور دیدند. من نمی دانم جناب آقای حسین باقری تا چه اندازه با بدیهیات و مبانی علوم جغرافیایی - که بنده مختصر سوادى در آنها دارم - آشنا هستند. اما چنانچه روزی ایشان را در جایی دیدم به عنوان یکی از رعایای مملکت ایران، این حق را برای خودم محفوظ می دارم که از آن بزرگواری بپرسم اگر با بدیهیات و مبانی علم جغرافیای طبیعی و به ویژه مقولات علمی مربوط به سیل و زلزله و آتش سوزی جنگل ها و خشکیده شدن رودخانه ها و دریاچه ها آشنا نیستند که هیچ، اما اگر هستند، در کجا درس خوانده اند و از کدام دانشگاه آمده اند؟

نوشته: عبداللطیف عبادی